هو العلیم

خلوص نیت اصل و اساس در حکومت اسلام

سلوک خانواده ـ طهران ـ جلسه ۱۹

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين

و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ﴾[1]

در فکر بودم که برای امروز چه موضوعی را درنظر بگیرم و خدمت رفقا و دوستان مطرح کنم، با توجه به مطالبی که از طرف دوستان به‌دست بنده می‌رسد به‌نظر رسید که شاید مناسب باشد نسبت به برداشت از مسئلۀ سلوک و نگرشی که بزرگان در ارتباط با این مسئله داشتند، مطالبی را خدمت دوستان عرض کنم گرچه بحمدالله همه اهل مطالعه و اهل ادراک هستند و درواقع می‌توان گفت که صحبت ما با رفقا و دوستان، دیگر بیشتر به‌صورت ردّ و بدل و تبادل

---

[1] . سوره آل‌عمران (۳) آیه ۲۰۰. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۵:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در کارهایتان شکیبا باشید و نیز شکیبائی و صبرتان را به یکدیگر پیوند دهید و شکیبائی اجتماعی داشته باشید. و نیز دل‌هایتان را به‌هم مرتبط سازید و نفوس و جان‌هایتان را با هم ربط دهید؛ یعنی ترابط و پیوند عمومی و اجتماعی داشته باشید».

مطالب است تااینکه جنبهٔ تعلیم و تعلّم داشته باشد.

حوادث و پدیده‌ها در مسیر سالک مطابق با هدف و غایت

یکی از مسائلی که شاید برای بعضی‌ها هنوز آن‌طور که باید و شاید تبیین نشده باشد و نسبت به کیفیت انتخاب مسیر و برداشت نسبت به مسیر هنوز نقاطی وجود داشته باشد، مسئلهٔ مواجههٔ با هدف و غایت و جمع بین این مسئله با حوادث و پدیده‌هایی است که در زندگی پیش می‌آید و این یک مسئلهٔ بسیار مهمی است و شاید مهم‌ترین مسئله باشد. بنده این قضیه را کم و بیش در جلسات عنوان بصری مطرح کردم. نمی‌دانم خدمت رفقا و دوستان تا چه اندازه این مسئله روشن شده است که اصل و اساس حرکت انسان و به‌خصوص افرادی که هدف و مقصد غایی خود را رسیدن و وصول به معرفت الهی و کمال می‌دانند [این است که به آنچه خداوند متعال برای آنها تقدیر می‌فرماید راضی باشند. و] این مسئله باید برای آنها کاملاً مورد توجه قرار بگیرد.

و از این باب که گاه‌گاهی در نوشته‌جات و نامه‌هایی که مطرح می‌کنند، به‌نظر می‌رسد که شاید نیازی به توضیح داشته باشد و از این نقطه‌نظر گفتم

که امروز راجع به این نکته مطالب و عرایضی را خدمت دوستان عرض کنم.

لزوم انس با دیوان حافظ

زندگی در این دنیا هیچ‌وقت و برای هیچ‌کسی یکسان و به یک نحو نیست. و خداوند در این دنیا برای هر شخص فرازها و نشیب‌هایی قرار داده است و هیچ‌کسی از این قاعده مستثنی نیست. به قول خواجه ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که می‌فرماید:

بنوش باده که قسّام صنع قسمت کرد *** در آفرینش از انواع نوش‌دارو نیش[1]

إن‌شاءالله که رفقا در طول شبانه‌روز شعر حافظ را می‌خوانند و با اشعار حافظ آشنا هستند. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: «مگر می‌شود سالک با دیوان حافظ آشنا نباشد؟!» حافظ اشعار بسیار آبداری دارد و اشعارش راهگشا است. اشعاری است که از شهود او برمی‌خیزد و از ادراک او سرچشمه می‌گیرد و از ضمیر او تراوش می‌کند و اگر بخواهیم عبارت و تعبیر بهتری را برای اشعار

---

[1] . دیوان حافظ، اشعار منتسب، شماره ۱۵.

جناب خواجه بیاوریم باید بگوییم که اشعار او شبیه به الهام و وحی است و از خود نمی‌گوید.

دیگران لفاظی می‌کنند! الفاظ، استعارات، کنایات و... را جمع می‌کنند و ادا درمی‌آورند و از این کتاب به کتاب دیگر نقل می‌کنند یااینکه اگر ذوق شعری دارند، این الفاظ و عبارات را در قالب شعر مطرح می‌کنند و کسی که اهل خبره باشد با یکی دو خط شعر متوجه می‌شود که همهٔ این تعابیر، تعابیر مجازی است و بویی از حقیقت به مشام اینها نرسیده است ولی حافظ این‌طور نبود.

اشعار حافظ از حقیقت سرچشمه می‌گیرد و از حقیقت نشأت پیدا می‌کند، لذا انسان وقتی که با حافظ انس دارد احساس وحدت می‌کند و این کاملاً مشخص است که گویا از ضمیر او صحبت می‌کند و مطالب را از ضمیر او بیان می‌کند. و این مسئله برای خیلی از افراد هم اتفاق افتاده است. یکی از دوستان نقل می‌کرد و می‌گفت:

جریانی برای ما اتفاق افتاده بود و جریان خیلی ناراحت کننده‌ای بود و من خیلی در این اندیشه بودم که چرا باید این‌طور باشد؟! چرا باید افراد

نسبت به ما این‌طور تفکر کنند؟! چرا باید...؟! آخر ما که کاری نکردیم! مسئله‌ای برای ما نبوده است! ما همین‌طور در اندیشه و تفکر این‌گونه مسائل بودیم. دیوان حافظ آنجا بود، آن را برداشتیم و از جناب خواجه مدد گرفتیم و تفأل زدیم و این شعر در ابتدا آمد که:

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل ***

شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد[1]

خیلی عجیب! از این قضیه مدتی گذشت و بعد برای من منکشف شد که دقیقاً خداوند متعال خیر ما را در این خواسته که وضعیت به این کیفیت باشد و اوضاع به این نحو باشد تا ما بتوانیم محفوظ باشیم و از بسیاری از خطرات در امان باشیم.

خود بزرگان مثل مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ و... هم با دیوان حافظ خیلی سر و کار داشتند. من خیلی از اوقات می‌دیدم که دیوان حافظ در جلوی میز مرحوم آقا است، یا خودشان وقتی که تنها بودند اشعار حافظ را زمزمه می‌کردند و گاهی با صدای کم اشعار حافظ را می‌خواندند، در

---

[1]. دیوان حافظ، غزل ۱۶۱.

مجالسشان خیلی اشعار حافظ خوانده می‌شد و خلاصه گاهی اوقات هم می‌شد که به افراد و به این و آن می‌گفتند که بعضی از همین ابیات را معنا کنند و علیٰ‌کلّ‌حال دیوان حافظ دیوانی است که انسان از او بی‌نیاز نیست.

جناب خواجه در اینجا نسبت به اوضاع زمان و مطالبی که بر سالک می‌گذرد این‌طور می‌فرمایند که انسان باید به آنچه از ناحیهٔ پروردگار می‌آید رضا باشد.

بنوش باده که قسّام صنع قسمت کرد *** در
آفرینش از انواع نوش‌دارو نیش[1]

برای هر شخصی راهی تنظیم شده است و طبق آن راه و مسیر و برنامه، حرکت می‌کند. در آن مسیر گاهی از اوقات صحت است، گاهی از اوقات مرض است، گاهی از اوقات تندرستی است، گاهی از اوقات ناملایمات است، یسر است یا عسر است، گاهی از اوقات گرفتاری است و گاهی از اوقات فراخی و گشایش است و این اختصاص به سالک و

[1] . دیوان حافظ، اشعار منتسب، شماره ۱۵.

غیر سالک ندارد و همه در این قضیه یکسان هستند.

یکی از رفقا به رفیق دیگری مطلبی را گفته بود، او نزد من آمد و گفت: «آقا اینکه می‌گویند که انسان اگر سالک باشد به ابتلائات و امراض و اینها گرفتار می‌شود، آیا این مطلب درست است؟»

گفتم که نه، این غلط است. آیا همهٔ اینها که در بیمارستان روزی ده‌ها نفر از دنیا می‌روند سالک هستند؟! به بیمارستان بروید و به پزشک‌قانونی و این جاهایی که از کوچک و بزرگ، بچه، جوان و پیر که اینها به انواع ابتلائات مبتلا هستند سر بزنید و ببینید آیا همهٔ اینها سالک هستند؟! تقدیر و مشیت الهی بر این است که هر شخصی [مطالب مخصوص به خودش را دارد.] انسان هم که از فردای خودش خبر ندارد.

دیدگاه غالب افراد در مواجههٔ با حوادث

در این میان آدم رند و زرنگ به این نکات توجه نمی‌کند، آن نکته که مدّنظر است اینجا است. بعضی‌ها حواس، فکر، اساس و پایهٔ زندگی خود را بر اساس حوادث قرار می‌دهند، بر اساس خوشی‌ها قرار می‌دهند البته منظور از این بحث نود درصد، نود

ونه درصد جمعیت است، بر اساس رسیدن به اوقات خوش ظاهری و گشتن و کیف کردن و مجالس داشتن و پارتی داشتن و این‌طرف و آن‌طرف رفتن و به‌نحوی اوقات را به سرکردن و رسیدن به آن اعتبارات و به آنچه مورد توجه است، قرار می‌دهند و بر این اساس ذهن و فکر و هوش و حواس خود را روی این قضیه می‌گذارند، اگر کم شد موجب فکر و تشویش و اضطراب آنها است، اگر بر وفق مراد گشت موجب خوشبختی آنها است، این همان اکثریت غالب هستند که زندگانی و عمر خود را به این‌نحو سپری می‌کنند.

درس می‌خواند برای رسیدن به موقعیتی که بتواند زندگی خود را تأمین کند، به‌دنبال حرفه‌ای می‌رود تااینکه بتواند برای آیندهٔ خود موقعیت درخشان ذهنی به‌وجود بیاورد، با افراد ارتباط پیدا می‌کند برای اینکه بتواند در روزِ مبادا از اینها استفاده کند و به‌طورکلی تمام هوش و حواس، برای رسیدن به این مسائل اعتباری است و این اکثریت مردم است و در این زمینه بین عالِم ظاهری و بین غیر عالم

ظاهری تفاوتی نیست، هیچ تفاوتی نیست؛ یعنی همان‌طوری‌که ممکن است یک شخص درس بخواند و به دانشگاه برود و مراتب علمی را طی کند برای اینکه آن مراتب بالا را برای رسیدن به منافع و متامع دنیوی حیازت کند، همین‌طور ممکن است یک شخص وارد علوم دینی شود یا وارد بخش‌هایی از این علوم دینی شود برای اینکه به مراتبی برسد و مسائلی را حیازت کند و بعد بتواند استفادهٔ دنیوی کند یااینکه شخص خودش را به مرارت‌هایی بیندازد، به مواضع نامناسبی بیندازد، به مرارت‌ها و صعوبت‌ها و شکنجه‌ها و ازارها بیندازد برای اینکه بتواند در آتیه از اینها استفاده کند.

اصل و اساس حکومت اسلامی بر خلوص نیت و صفای باطن

در جلسات گذشتهٔ عنوان بصری وقتی که بنده راجع به سیاست اسلام صحبت می‌کردم، یک روز در ضمن صحبت‌ها به این مسئله پرداختم که اصل و اساس در سیاست و حکومت اسلام بر خلوص نیت است. الآن در دنیا حکومت‌های متفاوتی وجود دارد، حکومت‌های استبدادی و ظالمانه و دیکتاتوری و حکومت‌های غیر استبدادی و حکومت‌های

به‌اصطلاح دموکراتیک، ولی همهٔ اینها بر اساس نفس و نفسانیات است. شما الآن در این حکومت‌هایی که در دنیا هست روی یک حکومت دست بگذارید، حکومت عراق، حکومت کشورهای عربی، حکومت اروپا، حکومت آمریکا، حکومت جزایر کذا، حکومت استرالیا، حکومت خاور دور، خاور نزدیک، خاورمیانه، آفریقا و... کدام‌یک از این حکومت‌ها بر اساس خلوص نیت و صفای باطن و خدمت به مردم است؟! یکی هم نیست. تمام اینها بر اساس متامع دنیوی است منتها در این متامع دنیوی شیوهٔ عملکرد تفاوت می‌کند. او برای اینکه به متامع دنیوی برسد مجبور است به خلق خدمت کند چون اگر خدمت نکند کنارش می‌زنند! حالا بعضی از حکومت‌ها مثل حکومت صدام است که به خلق هم خدمت نمی‌کند و حکومت دیکتاتوری است و بدون خدمت به خلق به حکومتش ادامه می‌دهد! ولی بعضی از حکومت‌ها هست که اگر به خلق خدمت نکنند باید کنار بروند نه‌اینکه آن زعمای امور و حکام به‌خاطر خدا و پیغمبر و انصاف و وجدان و مبانی و

ارزش‌های انسانی خدمت به خلق را انجام می‌دهند، بلکه برای اینکه سر کرسی باشند، برای اینکه پشت میز باشند، بالأخره اشتغال به یک منصب راه دارد، اگر شخصی بخواهد رئیس یک بیمارستان باشد باید پزشک باشد والاّ فردی را که اشتغال به نجاری یا آهنگری دارد که رئیس بیمارستان نمی‌کنند! رئیس بیمارستان شدن راه دارد. همین‌طور زمام امور مردم را به‌دست گرفتن هم راه دارد.

جعل حدیث سمرة بن جندب برای تثبیت حکومت معاویه

مرحوم آقاـ رضوان اللَه تعالی علیه ـ می‌فرمودند: «معاویه خیلی دست و دل‌باز بود!» آلة الریاسة سعة الصدر؛ «آلت ریاست سعۀ صدر است.» آلت ریاست این است که انسان دست و دل‌باز باشد، گشایش داشته باشد، خسّت به‌خرج ندهد و به همین وسیله افراد را جذب می‌کند. حالا چون معاویه بذل و بخشش می‌کند آیا آدم خوبی است؟! معاویه سمرة بن جندب را خواست و گفت که می‌خواهم برعلیه علی روایت درست کنی! از این‌گونه آدم‌ها همیشه بودند دیگر! معاویه گفت که جای این دو آیه را عوض کن! بگو آیۀ

قرآنی را که مربوط به ابن‌ملجم است، دربارهٔ علی علیه‌السلام است و آیه‌ای که راجع به خوابیدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام درجای پیغمبر است ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ﴾[1] راجع به ابن‌ملجم است. سمره گفت که چقدر به من می‌دهی؟ بیا معامله کنیم! معاویه گفت: «صد هزار درهم؟!» او گفت که کم است! من که نمی‌توانم دینم را به صد هزار درهم بفروشم! معاویه گفت: «دویست هزار درهم!» او گفت که نه، نعوذ باللَه که من به خدا تهمت بزنم! به رسول‌خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم افترا ببندم! از من چه می‌خواهی؟! با این ریشِ سفیدِ به این بلندی. معاویه گفت: «سیصد هزار درهم!» معاویه هم می‌داند طرفش کیست! سمره هم جا را زود خالی نمی‌کند و قیمت را بالا می‌برد! اینها دیگر دعواها و تعارفات دیپلماتیك است، بعد بالا می‌برد. بالأخره

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۰۱:
«بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می‌دهند و به خدا می‌فروشند».

گفت: «چهارصد هزار درهم بیشتر نمی‌دهم، آخرش این‌قدر است!» چهار صد هزار درهم که کم نیست، هر درهمی‌را ده تومان درنظر بیگرید ببینید چهارصد هزار درهم چقدر می‌شود! سمره گفت: «بسیارخوب.» و بالای منبر رفت و گفت:

خودم از لبان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که این آیهٔ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ﴾ مربوط به ابن ملجم است! و آن آیه که در آن می‌فرماید که بعضی از افراد هستند که اینها حرث را ازبین می‌برند، نسل را ازبین می‌برند و در زمین فساد می‌کنند﴿وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ﴾[1] مربوط به علی بن ابیطالب است![2]

التفات می‌کنید؟! چهارصد هزار درهم می‌گیرد و در جیبش می‌گذارد و بالای منبر می‌رود و حدیث

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۲۰۵. امام شناسی ، ج ۶، ص ۲۰۲:
«آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه برانداختن نسل مردم، و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند، و خداوند فساد را دوست ندارد.»

[2] . الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۱ از تاریخ طبری ج ۵، ص ۲۲۹؛ کامل ابن أثیر، ج ۳، ص ۱۱۷؛ شرح ابن أبی الحدید، ج ۲، ص ۲۴؛ امام شناسی ، ج ۶، ص ۲۰۲.

جعل می‌کند! معاویه دست و دل‌باز بود ولی این طوری! حالا آیا معاویه آدم خوبی است؟! این پول‌ها را از جیب خاله‌اش نیاورده است که تقسیم کند! اینها پول بیت‌المال است، پول مردم است، برای تثبیت کرسی و میز و صندلی خود، پول مردم را در این راستا خرج می‌کند!

حکومت بر اساس نفسانیات به اسم خدمت به مردم

«آلة الریاسة سعة الصدر»، هرچیزی راهی دارد، روشی دارد، الآن حکومت‌ها در دنیا راه و روش تثبیت را خدمت به مردم قرار می‌دهند، ولی آیا این درست است؟! حالا اگر به او بگویند که اگر تو می‌خواهی به مردم خدمت کنی بیا کنار تا حزب دیگر بیاید، می‌گوید: «نه، من می‌خواهم باشم!» اگرچه حتی خدمت به خلق است ولی باز بر اساس نفس است، باز هم خدا خیرشان بدهد. عمر همین کار را انجام می‌داد، عمر هم وضع و زندگی خودش را به‌نحوی قرار می‌داد و به‌نحوی تنظیم می‌کرد که مورد توجه مردم بود اما همین‌که مسئله به حکومت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کشیده می‌شد، اگر او را قطعه قطعه

می‌کردند حاضر نبود حق را به امیرالمؤمنین بدهد!

تعهد گرفتن مرحوم علامه طهرانی از افراد برای آمدن در جریانات انقلاب

اما در اسلام مسئله این‌طور نیست. حکومت اسلام بر اساس خلوص نیت است. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در آن جریاناتی که در سنهٔ چهل و دو خورشیدی با رهبر انقلاب داشتند و مسائل را همراه و همگام با ایشان پیگیری می‌کردند، افرادی را که برای گزینش و همکاری دعوت می‌کردند ـ الآن شاهدان عینی هنوز حیات دارند و مطالبی را که از آن موقع درنظر دارند بیان می‌کنند ـ اولین شرطی را که ایشان با آنها می‌گذاشتند این بود که اگر شما آمدی و با ما در این راه همکاری کردی و بعد مورد تعدی قرار گرفتی و تو را گرفتند و به زندان انداختند و شکنجه کردند و اموالت را بردند و مصائب زیادی را بر تو وارد کردند و بعد از زندان درآمدی یااینکه در آنجا بودی و بعد حکومت اسلامی تشکیل شد و بعد از تشکیل حکومت اسلامی به تو گفتند که برو و در خانه بنشین و کاری به کسی نداشته باش، چه حالی پیدا می‌کنی؟!

خوب توجه کنید که می‌خواهم چه چیزی را

خدمتتان عرض کنم! بعد از این‌همه زندان رفتن و شکنجه شدن و به‌دنبال تعقیب قرار گرفتن و مورد آزار واقع شدن و اتلاف وقت و اتلاف عمر، ده سال بیست سال سی سال مشخص که نمی‌کند چه مقدار این مسئله طول می‌کشد، اگر حکومت اسلامی تشکیل شد کما اینکه الآن تشکیل شده است، در سنهٔ پنجاه و هفت خورشیدی انقلاب به پیروزی رسید و حکومت اسلامی تشکیل شد. ایشان به افراد می‌فرمودند:

اگر به تو گفتند که برو و در منزل بنشین، ما با شما کاری نداریم، بفرما در منزل، خیلی ممنون که تا به حال آمدید و زحمت کشیدید و کمک کردید ولی دیگر از این به بعد با شما کاری نداریم، در نفس خود چه احساسی داری؟!

و ایشان شوخی نمی‌کردند و با کسی هم شوخی نداشتند، می‌فرمودند: «ما در این حکومت و در اجرای این حکومت به‌دنبال این افراد می‌گردیم.» مرحوم آقای مطهری ـ رحمة الله علیه ـ بر این اساس با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بیعت کرد، مرحوم قاضی طباطبایی ـ رحمةالله‌علیه ـ در تبریز که

گروه فرقان ایشان را به شهادت رساندند، در آن موقع بر این اساس با مرحوم آقا بیعت کرد، مرحوم آیت‌الله آقا سید عبدالهادی میلانی ـ رحمةالله‌علیه ـ بر این اساس با مرحوم آقا بیعت کرد. مرحوم آقا می‌فرمودند:

> بعد از مرحوم آقا سیدعبدالهادی شیرازی ـ رحمةالله‌علیه ـ در نجف، تنها کسی که من به افراد می‌گفتم می‌توانید از او تقلید کنید مرحوم آقا سیدعبدالهادی میلانی بود و افراد را به کسی دیگر احاله ندادم.

مرحوم شهید سپهبد قرنی ـ رحمةالله‌علیه ـ که در اوایل انقلاب توسط همین گروه فرقان به شهادت رسید، او هم بر این اساس با مرحوم آقا بیعت کرد؛ در آن مجلسی که مرحوم آقا و آقا سیدعبدالهادی میلانی و مرحوم شهید سرلشگر قرنی بودند، بر این اساس بود که اگر آمدند و کاری انجام دادند و بعد گفتند که بفرمایید و بروید در خانه بنشیند، هیچ مسئله‌ای نیست. بسیارخوب، تا اینجا آمدیم و کار انجام دادیم و زحمت کشیدیم و الآن که دیگر به ما نیازی نیست، می‌رویم و در منزل می‌نشینیم یا می‌رویم در هر جایی که به ما گفتند و برای ما تقریر

کردند. آن‌وقت این می‌شود حکومت اسلام.

محک زدن خلوص نیت و نفسانیت در اعمال و حرکت انسان

این نیت و این خلوص باید بین حکومت اسلام و بین سایر حکومت‌های دیگر تفاوت بگذارد و از اینجا ما متوجه می‌شویم که در مسیر اسلام و در راهی که بزرگان و اولیاء اسلام به افراد توصیه می‌کردند و توصیه می‌کنند آنچه فقط و فقط وجود دارد، آن مسئلهٔ خلوص نیت است یعنی هدف و اساس حرکت انسان باید توحیدی باشد. مگر ما برای خدا کار نمی‌کنیم؟! خدا می‌گوید تا اینجا بیا و بقیه‌اش را نمی‌خواهد انجام بدهی. انسان که شوخی ندارد و خودش را هم نمی‌تواند گول بزند.

من با یک فرد عادی که کار او در بازار و... بود صحبت می‌کردم، البته در زمان شاه زندان رفته بود و مورد اذیت هم قرار گرفته بود. گفتم که چرا شما به کار خودتان نمی‌پردازید و کار را به‌دست کاردان نمی‌سپارید؟! می‌گفت: «مثلاً چه کسی؟» من اسم شخصی را آوردم و او گفت: «این شخص که زندان نرفته است!» گفتم که چون زندان نرفته است نباید از او استفاده شود؟! گفت: «نه‌خیر، زندان را ما رفتیم

حالا او بیاید استفاده کند؟!» ببینید! قضیه تمام شد، مسئله دیگر تمام شد. زندان را ما رفتیم او بیاید استفاده کند! آیا اینجا جای استفاده است؟!

در حرکت توحیدیِ انسان فقط باید خدا قرار بگیرد. اگر امروز آمدند و به من گفتند که جناب آقای طهرانی شما که تا الآن برای این جمعیت صحبت کردید، خیلی از شما ممنون هستیم، تشکر. مثلاً یکی از ملائکه بیاید و بگوید خیلی از شما ممنون و متشکریم که به اینجا آمدید و صحبت کردید و مطالبی را نقل کردید، از بزرگان مسائلی را گفتید، افرادی که خب علیٰکل‌حال اینها اهل درد هستند، اهل ادراک و شعور هستند، حمیتی دارند، غیرتی دارند، راهی را طلب می‌کنند، این مطالب را گرفتند و عمل کردند و به نتیجه هم رسیدند، بسیارخوب حالا از این به بعد دیگر با شما کاری نداریم، بفرمایید و به حوزه بروید و درستان را بدهید یا اینکه بفرمایید در منزلتان، مگر شما نمی‌گویید اینها زحمت دارد؟! دیگر زحمت نکشید، دیگر بفرمایید.

من نسبت به این قضیه چه احساسی پیدا می‌کنم و در دل خود با این پدیده چطور برخورد می‌کنم؟

می‌گویم که نه! این همه ما دو ماه یک مرتبه به اینجا آمدیم، زحمت کشیدیم، صحبت کردیم، این کار را کردیم، آن کار را کردیم! تا یک چنین فکری برای من پیدا شود، تمام! یک خط قرمز روی تمام این مسائل می‌کشند. شما برای چه کسی کار کردید؟ شما برای چه کسی حرف می‌زنید؟ شما برای چه کسی تقلا می‌کنید؟ اینها که زحمتی نیست، ما با رفقا شوخی می‌کنیم، ما که در اینجا صحبت می‌کنیم حالا فرض کنید یک ساعت یا یک ساعت ونیم صحبت می‌کنیم، صحبت کردن که خب برای ما چندان مؤنه‌ای ندارد و وقتی قرار باشد مطالب بی‌محتوا باشد، دیگر صحبت کردن که چندان مؤنه‌ای ندارد. حساب خیلی دقیق است، خیلی مهم است، نباید سرمان را پایین بیندازیم و رد شویم، نباید مطالب را سربسته بگذاریم، اگر توانستیم در اینجا دو روزی از خود چهره‌ای بسازیم، آن‌طرف دیگر نمی‌شود چهره ساخت، آن طرف چهره را نشان می‌دهند.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ و اولیاء خدا در ارتباط با افراد این‌گونه بودند یعنی آنچه فقط

مدّنظر بود خلوص نیت و صفای باطن بود و بس، بقیه همه تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت. لذا نحوهٔ عملکرد آنها با دیگران تفاوت می‌کند، نحوهٔ عملکرد آنها با افراد دیگر تفاوت می‌کند.

بیان حکایاتی از فراز و نشیب‌های زندگی

خدای متعال زندگی افراد را دارای فراز و نشیب‌هایی قرار داده است، هر شخصی برای خودش یک فراز و نشیبی در زندگی دارد، اگر خداوند از یک جا گشایش و فراخی به شخصی بدهد از جای دیگر جبران می‌کند، خدا هم خوب بلد است! اگر از یک جا انبساط و فرح برای انسان حاصل شود از جای دیگر و به یک وسیلهٔ دیگر، مسئله به کیفیت دیگری درخواهد آمد. دیر و زود دارد ولی بالأخره تفاوت دارد.

یک وقت یکی از این رفقا ازدواج کرده بود، در آن موقع با شخصی وصلت کرده بود و بالأخره لابد طرفین آن نکات مورد توجه را در یکدیگر یافته بودند و خیلی خوشحال و مشعوف بودند ـ یادم است که ما در آن زمان از مشهد به طهران آمده بودیم ـ و خیلی سرکیف و سرمست خدمت مرحوم

آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ آمده بودند تااینکه مرحوم آقا عقدشان را بخوانند. مرحوم آقا بودند و بنده، ایشان طرف ایجاب بودند و بنده هم طرف قبول. خلاصه معلوم بود که هر دو در حال و هوای بسیار رضایتمندی به‌سر می‌برند! ما هم در دلمان می‌خندیدیم! عقد را خواندیم و قرار بود که آن مخدره به جایی برود و ایشان هم که بلیط داشت و قرار بود به فرودگاه برود و از آنجا به جای دیگری برود. وقتی که می‌خواستند از منزل بیرون بیایند، کنار درب منزل خیلی با بهجت و خوشرویی ما را بغل کرد و بوسید و... و گفت: «آقا پدر شما وقتی که بریزد دیگر رودخانه رودخانه می‌ریزد و...!» گفتم که حالا صبر کن خدمتت می‌رسیم! حالا آن‌طرف سکه را ندیدی! البته به او نگفتم فقط در دلم می‌خندیدم. گفتم که إن‌شاءالله موفق باشید و همیشه شادکام و مسرور و خوشبخت باشید و او هم خیلی سرحال بود!

از این قضیه حدود یک سال گذشت، یک روز ما درِ بیرونی منزل آقا را باز کردیم و دیدیم صدای داد

و بیداد می‌آید! هنوز مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ از اندرونی به بیرونی نیامده بودند. گفتم که چه خبر است؟! البته تا حدودی متوجه شده بودم که بینشان مسائلی هست و بینشان شکرآب شده است. ما رفتیم پشت در و دیدیم بله! آقا به خانم می‌گفت که صبر کن آقا بیاید حسابی از تو برسم! تو فلان کردی و...! آن خانم هم می‌گفت که صبر کن خودم حسابت را می‌رسم و...! ما دیدیم با این وضع که نمی‌شود، اگر مرحوم آقا بیایند و داد و بیداد را بشنوند که درست نیست و...! بعد دیگر در را به هم زدیم و اینها متوجه شدند که کسی آمده است و ساکت شدند تااینکه مرحوم آقا آمدند. از آقا وقت گرفته بودند که خدمت ایشان بیایند، از مطالبی که رد و بدل می‌شد ـ البته بنده در همان اتاق مجاور نشسته بودم و به مطالعهٔ خودم می‌پرداختم ولی صدا می‌آمد ـ دیدم به‌به! نه‌تنها از آن رودخانه‌هایی که در ابتدای قضیه می‌فرمودند خبری نیست بلکه قضیه از این حرف‌ها گذشته و رودخانه به جوب تبدیل شده است و جوب هم خشک شده است و از این جوب هم حرارت بالا می‌رود و بیابان لم‌یزرع شده است!

فقط ماندند که آقا اجازه بدهد که اینها از هم جدا شوند! یعنی دیگر تمام است قضیه، این به آن می‌گفت و... . بعد هم بالأخره بعد از زمان مرحوم آقا از هم جدا شدند. هم آن موقع اشتباه بود، هم بعدش اشتباه بود، حالا خدمت شما عرض می‌کنم. آن‌وقت نفس در شرایطی قرار گرفته بود که اوضاع را بر وفق مراد می‌دید، جریانات را مطابق با خواست می‌دید، مسائل را همراه با مشتهیات می‌دید لذا پدیده‌ها برای او زیبا بود، دنیا برای او زیبا بود، ارتباطات برای او زیبا بود، دنیا را قشنگ می‌دید، خیابان‌ها را قشنگ می‌دید، درخت‌ها را قشنگ می‌دید، آسمان را قشنگ می‌دید، افراد را قشنگ می‌دید، چون خود را قشنگ می‌دید، چون نفس خود را زیبا می‌دید، اوضاع را بر وفق مراد می‌دید، التفات می‌کنید! آنجا دیگر آقا خیلی خوب است، آقا به قول خودش رودخانه رودخانه جاری می‌کند، همهٔ صحبت‌ها لطیف است، همهٔ اشارات ظریف است، همهٔ کلمات معنادار است، عنایات دیگر مثل باران فائز است، نکته خیلی مهم است و دوستان به این

مسئله خیلی توجه کنند. ولی همیشه که این‌طور نمی‌ماند، بالأخره اوضاع در دست ما نیست، زندگی در دست ما نیست، پدیده‌ها و حوادث در دست ما نیست، مدتی می‌گذرد و پسرش تصادف می‌کند و پایش می‌شکند، مدتی می‌گذرد و فلان شخص از خانوادهٔ او فوت می‌کند و از دنیا می‌رود، مدتی می‌گذرد و فلان قضیهٔ اقتصادی به ایشان برخورد می‌کند و کلی از اموال او می‌رود، اینها چیست؟ اینها یکی‌یکی می‌آید و کم‌کم آن مشتهیات نفسانی را تبدیل به مسائل آزاردهنده می‌کند.

همان‌طوری که از این‌طرف قضایا پیدا می‌شود از آن‌طرف هم پیدا می‌شود. برای مخدرهٔ مکرمهٔ مجلله هم طبعاً ممکن است مسائلی پیدا شود، مدتی که می‌گذرد دیگر آن نشاط و شادابی رو به تقلیل می‌گذارد و با توجه به این قضیه نحوهٔ برخورد هم دچار نوسان می‌شود، همهٔ اینها دست به دست هم می‌گذارند و بعد کم‌کم ناراحتی‌ها شروع می‌شود، کم‌کم توقع‌ها شروع می‌شود و توقع‌ها تبدیل به یک پروسه می‌شود و به شکل یک جریان عادی درمی‌آید، از توقع تبدیل به برخورد نامناسب می‌شود

و کم‌کم به جایی می‌رسد که خب دیگر...!

در همهٔ موارد و برای همهٔ افراد این قضیه به‌چشم می‌خورد و این قضیه اختصاص به افراد عادی ندارد و افراد عالم هم دارای این مسئله هستند، اگر اوضاع بر وفق مراد و مرام باشد سرحال و سرکیف و... باشد می‌گوید که بحمدالله دین رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خیلی رونق دارد، بحمدالله اسلام خیلی گسترش دارد، بحمدالله مردم در مسیر هستند، حالا چرا؟! چون مسجد او پر شده است، چون افراد زیادی به اینجا آمدند، بحمدالله راه خدا هم باز است، بحمدالله افراد نسبت به راه خدا تمایل دارند، و بحمدالله بحمدالله بحمدالله...!

اما وقتی که به‌واسطهٔ یک قضیه مسئله‌ای پیدا شود، نسبت به بعضی از موارد تشکیکاتی به‌وجود بیاید و بر آن اساس توقعاتی به‌وجود بیاید، مطالبی گفته شود که با سلیقهٔ بعضی‌ها موافق نیاید و با ذوق بعضی‌ها همگون نشود، می‌بینید قدری از انسان فاصله می‌گیرند و بعد کم‌کم این فاصله از نقطه‌نظر نفسانی تبدیل به یک فاصلهٔ فیزیکی و دوری و ابتعاد

می‌شود. مجلسی که فرض کنید که هزار نفر در آن بودند تبدیل به هشتصد نفر می‌شود، هشتصد تبدیل به ششصد می‌شود تا می‌رسد به صد نفر و پنجاه نفر و ده نفر، می‌گوییم ای داد بیداد! راه خدا رونقش را ازدست داده است! مردم دیگر مسلمان نیستند! مردم دیگر اسلام را کنار گذاشتند! دیگر کسی توجه ندارد! دیگر خدا غریب شده است!

نه، خدا غریب نیست، چه شده است؟! تو غریب شدی، خدا سر جایش است و در مقام عزّ خود هم مستغرق است و نیاز به کسی ندارد ﴿وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ﴾[1] او در مقام عزت و کبریائیت خود متفرد است و ما نیازمند به او هستیم، خدا غنی است و اسلام هم غریب نیست. اسلام سرجایش هست، والی اسلام هم سرجایش است. والی و ولیّ اسلام حضرت بقیةالله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است نه من و نه غیر من، ایشان هم بر سرجایش است و هر کسی را که مورد عنایت او است دستگیری می‌کند و

---

[1] . سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۵. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸:
«و فقط خداست که بی‌نیاز است و اوست که سزاوار تحمید و ستایش است.»

هر کسی که به او توجه دارد، در کنف حمایت خود قرار می‌دهد. حالا پشت سر تو نمی‌آیند به اسلام چه مربوط است؟! حالا دور تو را نمی‌گیرند به اسلام چه ارتباطی دارد؟! تو غریب شدی، اسلام که غریب نیست. تو هم می‌خواهی غریب باشی غریب باش، به جایی برنمی‌خورد.

نه خدا در غربت است، نه اسلام در غربت است، نه امام زمان درغربت است، هیچ کسی در غربت نیست. ما در غربت هستیم که خود را از حقیقت دورانداختیم و بین خود و حقیقت فاصله قرار دادیم و به‌جای اینکه خود را به حقیقت برسانیم خواستیم حقیقت را به‌دنبال خود بکشانیم، حقیقت هم که به‌دنبال ما نمی‌آید، واقعیت هم که به‌دنبال ما نمی‌آید. واقعیت و حقیقت افرادی دارد و چه بخواهیم و چه نخواهیم آن حقیقت و واقعیت و نفس‌الامر و راه خدا افراد خودش را پیدا می‌کند و دست ما نیست. به اینجا که می‌رسد، می‌گوید که ای وای به داد اسلام برسید! ای وای چه! ای وای چه!

دیدگاه سالک نسبت به فراز و نشیب‌های زندگی

افراد زرنگ و رند در این مسائلی که برای آنها

پیش می‌آید آن مطلب اصلی را فراموش نمی‌کنند. اگر برای شخصی قضیه‌ای پیش بیاید، شخصی که به بازار می‌رود و در بازار دکان دارد، حجره دارد، مکتبه‌ای دارد، آیا شده است که بازار را تعطیل کند و نرود؟! بگوید که چون فلان قضیه برای من اتفاق افتاده، فلان حادثهٔ ناگواری برای من در منزل اتفاق افتاده است، بنده دیگر به مغازه نمی‌روم! نه! این‌طور نیست. حالا یک روز دو روز تعطیل می‌کند و یک پارچه هم بر در آنجا می‌نویسد و بعد از روز سوم و چندم دوباره شروع به کار می‌کند، شخصی که تحصیل علم می‌کند اگر قضیه‌ای برای او اتفاق بیفتد، مثلاً پدرش یا مادرش یا برادرش از دنیا برود، آیا هیچ‌وقت شده است که دانشگاهش را تعطیل کند و بگوید که من دیگر درس نمی‌خوانم؟! خب پدر از دنیا رفت که رفت، به این چه مربوط است؟! اگر کسی بگوید آقا شما که پدرت از دنیا رفته است چرا تحصیل می‌کنی؟! می‌گوید که به من چه مربوط است؟ پدرم از دنیا رفته است ولی من باید به کار خودم ادامه بدهم.

برای افرادی که می‌خواهند به‌دنبال حقیقت و

مطلب بروند فراز و نشیب‌های زندگی مانند همین مسائلی است که برای یک شخص کاسب اتفاق می‌افتد، برای یک شخص محصل اتفاق می‌افتد و این مسائل هیچ‌گونه نقصانی در وضع آنها و در راه آنها ایجاد نمی‌کند، آن مسائل به‌جای خود و بعد این افراد به‌دنبال آن حقیقت می‌روند. چرا؟! چون سعادت و واقعیت را در رسیدن به آن هدف می‌بینند نه‌اینکه سعادت را در حوادث گذران و روزمرهٔ زندگی ببیند. اگر مسئله در این قضیه خلاصه می‌شد، این نوسانات می‌بایست برای آن افراد مسئله ایجاد کند. یا فرض کنید پزشکی که فردا عملی دارد اگر شب یک قضیه اتفاق افتاد آیا فردا عمل خود را لغو می‌کند؟! آیا فردا درب مطب خودش را می‌بندد؟! نه، می‌گوید آن حادثه به‌جای خود، کار من هم به‌جای خود.

سالک راه خدا آنچه را باید هدف قرار بدهد رسیدن به کمال است و باید این را هم بداند که آن رسیدن به کمال به راحتی به‌دست نمی‌آید. آن رسیدن به کمال مرض دارد، صحت دارد، ضیق دارد،

گشایش دارد، مصیبت دارد، اوقات عادی دارد، گرما دارد، سرما دارد، فراز و نشیب دارد، اینها را دارد و همراه با اینها حاصل می‌شود. به قول مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که می‌فرمودند: «هیچ‌وقت سالکی را در تخت روان قرار ندادند که ملائکه هم او را باد بزنند تا برسد.» نه! حالا ما یک مرتبهٔ بعد را نقل نمی‌کنیم که ممکن است بعد از این چه مرتبه‌ای باشد، فعلاً همین مرتبه را می‌گوییم، در این مرتبه زندگی سالک راه خدا مانند سایر افراد است. مگر افراد دیگر مریض نمی‌شوند؟! شما الآن افرادی که در مطب این دکترها هستند را ببینید، همهٔ اینها مریض هستند، یکی سرش درد می‌کند، یکی معده‌اش درد می‌کند، یکی قلبش درد می‌کند، یکی شش او درد می‌کند، یکی را عمل می‌کنند، آن یکی را می‌بُرند، آن یکی را می‌دوزند، آن یکی را دوا می‌دهند، آیا همهٔ آنها سالک هستند؟! قضیهٔ سالک هم همین‌طور است و تفاوتی با افراد دیگر ندارد. منتها سالک به این مسئله توجه ندارد اما توجه افراد دیگر نسبت به این قضیه است.

بر این اساس نباید مسائلی که برای انسان پیدا

می‌شود او را از اتقان و حرکت و سرعت و گرمی و حرارتِ نسبت به هدف، بازبدارد. گرچه این مطالبی که برای انسان پیدا می‌شود دشوار است ولی اگر انسان متوجه باشد که هدفش چیست و چه غایتی را دارد تعقیب می‌کند، برای او مطلب آن‌چنان مشکل نمی‌آید.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

صبروا ایاماً قلیله اعقبتهم راحة طویله؛[1] «اینها ایام کمی را صبر می‌کنند ولی بعد به‌دنبالش برای اینها یک راحتی ممتد و به‌اضافهٔ بی‌نهایت وجود دارد.»

و آیا این ارزش را ندارد که انسان نسبت به مسئله صبر و تحمل کند و مطلب را ازدست ندهد ؟!

احوالات مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی در مصائب و مشکلات

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: «در آن ایامی که ما در نجف بودیم با مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی ـ رحمةالله‌علیه ـ خیلی رفت و آمد و حشر و نشر داشتیم.» ایشان از مراجع تقلید بود و مرد بسیار

---

[1] . نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۱۶۱ (با قدری اختلاف).

بزرگی بود و شاگرد اخلاقی و عرفانی مرحوم آقا سید احمد کربلایی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بود که مرحوم آقا شرح حال ایشان را به نحو مختصر در ابتدا و در مقدمهٔ کتاب توحیدعلمی و عینی نقل کردند. مرحوم آقا می‌فرمودند:

مطالبی را که ایشان به ما می‌گفتند حتی از فرزندان خودشان هم پنهان می‌کردند! وقتی که ایشان با ما صحبت می‌کردند اگر یکی از فرزندانشان می‌خواست به طبقهٔ بالا بیاید، یک‌دفعه مطلب را عوض می‌کردند و یک مطلب و مسئلهٔ فقهی را مطرح می‌کردند و تا این‌حد به کتمان مطالب می‌پرداختند!

و این خیلی عجیب است که چطور یک شخص و یک پدر، مطالب را حتی از بعضی از فرزندان خودش مخفی می‌کند! ایشان می‌فرمودند:

من یک وقت که ایشان مریض بودند به عیادتشان رفتم و در همان زمان هم حادثه‌ای برای یکی از فرزندان ایشان اتفاق افتاده بود، حادثهٔ بسیار ناراحت کننده و مولمه‌ای که موجب بستری شدن یکی از فرزندان ایشان شد. و در همان زمان هم از نقطه‌نظر اقتصادی به‌نحو بسیار شدیدی فقر به ایشان و خانوادهٔ ایشان روی‌آورده بود!

همهٔ اینها یک‌طرف، توقعات علیا مخدرهٔ مکرمه هم از یک‌طرف و خلاصه توقعات و مسائل دیگر که این چه وضعی است و شما هم مثل بقیه هستید و چرا ما باید این‌طور باشیم؟! و خلاصه از این قبیل مسائل. گاه‌گاهی ایشان مطالبی به ما می‌گفت.

علیٰ‌کلّ‌حال حالا یا شوخی و مزاح یا جدّی، اینها دیگر با خودشان. ایشان می‌فرمودند:

من کنار همان بستر ایشان نشسته بودم، دیدم ایشان صحیفهٔ‌سجادیه مطالعه می‌کنند و با صدای بسیار جاذبی فقرات صحیفهٔ‌سجادیه را می‌خواندند، وقتی که من وارد شدم ایشان مقداری ادامه دادند و بعد آن صحیفه را کنار گذاشتند. من از قضایا و مسائلی که بر ایشان می‌گذرد مطلع بودم، ایشان فرمودند که آقا سید محمدحسین می‌خواهم مطلبی را به شما بگویم، کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد و نه آخرت دارد، من را که الآن با این وضعم می‌بینی، من الآن خوش هستم! و وقتی این حرف را می‌زدند واقعاً می‌گفتند، یعنی این مطلب را از روی واقع و از روی قلب می‌گفتند. گفتند که من واقعاً خوش هستم و وقتی این صحیفهٔ‌سجادیه را می‌خواندند انگار به‌طورکلی از دنیا و از متعلقات دنیا منعزل

و برکنار بودند، انگار در یک عالم دیگری بودند!

پرهیز سالک از التذاذات نفسانی در قالب مسائل روحانی

خب چرا این‌طور قضیه پیدا می‌شود؟! به‌خاطر اینکه هدف و غایت چیز دیگر است، نفس متحول شده است و دیگر از این وادی بیرون آمده است و مسائل را روزمره می‌بیند، قضیه‌ای است که اتفاق می‌افتد و بعد می‌آید و می‌رود، دیگر چرا فکر در اینجا بیاید؟! چرا دل در اینجا قرار بگیرد؟! دیگر چرا انسان خودش را در اینجا معطل کند؟! اینها به‌خاطر این است که این افراد هدف را چیز دیگری قرار دادند و نظیر این مسئله در نقطهٔ مقابل هست. این از نقطه‌نظر فراز و نشیب‌ها است، برخلاف این مسئله هم از این‌طرف وجود دارد.

بسیاری از موارد دیده می‌شود که دوستان می‌گویند که ما حالات خوبی داشتیم و الآن دیگر نداریم، خواب‌هایی می‌دیدیم و الآن دیگر نمی‌بینیم، مدرکاتی داشتیم و الآن نداریم. این هم از این نقطه‌نظر محل اشکال است. چرا؟ چون سالک که نباید راه و حرکت خودش را به‌خاطر مدرکات قرار بدهد. عمل را انجام بدهد برای اینکه خواب ببیند،

برای اینکه این مدرکات را پیدا کند، برای اینکه حال او خوب باشد، برای اینکه در چنین مکاشفاتی قرار دارد، برای اینکه در چنین ذهنیاتی قرار دارد! تمام اینها التذاذات نفسانی است که در قالب مسائل روحانی می‌آید!

التذاذات نفسانیِ شیطانی درمقابل التذاذات نفسانیِ نورانی

التذاذات دو صورت است: یا التذاذات شیطانی است مانند رسیدن به ریاست و منصب و مال و جاه و تغلب بر افراد و حکومت بر افراد و در سر همدیگر زدن و برای رسیدن به یک موقعیت از هزار افتراء و عمل حرام فروگذار نکردن و امثال‌ذلک، همهٔ اینها التذاذات نفسانیِ شیطانی و ظلمانی است. یک التذاذات دیگر هم داریم که آنها التذاذات نفسانی است در حجب نورانی. آنها برای حجب ظلمانی بود و اینها برای حجب نورانی است. این التذاذات هم التذاذات نفس است منتها این التذاذات در قالب خواب‌ها، در قالب مکاشفات، در قالب بروزات و ظهورات، در قالب ادراکات، نه ادراکات باطل بلکه ادراکات حقیقی، حتی ادراکات عالم وجود، ادراکات معانی، دخل و تصرفات، اِعمال امور غیر عادی و

خارق‌العاده، تصرف در امور دیگران، اینها هم التذاذات است. منتها این التذاذات، التذاذات نورانی است و این التذاذات هم مانع از رسیدن به حق است. نه‌تنها آن التذاذات ظلمانی که در جای خود، که شرط اولیهٔ حرکت سالکِ به‌سوی کمال، گذشت از التذاذات شیطانی و کنارگذاردن آنها است که در کتب هم ذکر شده است بلکه بعد از گذشت از این مرتبه عبور از التذاذات نورانی، حجاب بسیار عمیق و مستحکمی است که کم هستند افرادی که بتوانند از این حجب نورانی بگذرند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مناجات شعبانیه می‌فرماید:

«حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسك»[1]

«تخرق» یعنی پاره کند، **«حتی تخرق ابصار القلوب»** یعنی چشم‌های قلب این حجاب‌های نور را کنار بزند، حجاب‌های نور یعنی همین‌ها.

---

[1]. الإقبال، ج ۳، ص ۲۹۹.

نفس انسان نسبت به مسائلی که برای او پیدا می‌شود دلخوش می‌شود، نفس انسان نسبت به مدرکاتی که خداوند نصیب او می‌کند اظهار رضایت می‌کند، امروز بحمدالله مکاشفاتمان مکاشفات خوبی بود! امروز فلان مسئله را دیدیدم! دیشب فلان قضیه را به ما گفتند! دیشب فلان مسئله به ما الهام شد! تمام اینها مانع راه سالک است. سالک که نباید برای مکاشفه کار کند، سالک که نباید برای ادراکات کار کند، راه سالک که راه مکاشفه نیست، می‌خواهد به انسان الهام شود یا می‌خواهد نشود، می‌خواهد مکاشفه‌ای بیاید می‌خواهد نیاید، می‌خواهد ادراک یک معنا بیاید می‌خواهد نیاید و این مکاشفه و... مانع می‌شود و فخر می‌فروشد و نسبت به افراد دیگر اظهار بزرگی و علوّ می‌کند. امروز این را به ما گفتند، به شما چیزی نگفتند؟! مطلبی به شما نرسیده است؟! یا مدتی انسان خوابی نمی‌بیند دلواپس می‌شود که حالش بد شده است و امثال‌ذلک. تمام اینها حجب نورانی است که مانع راه انسان است و امروزه در شرح حال چنین افرادی

کتب زیادی در کوچه و بازار می‌بینیم. راجع به فلان شخص که از دنیا رفته است کتاب نوشته شده است که بنده هم مطالعه کردم، خیلی قطور! از اول تا آخر نوشتند که ایشان این کار را کرد! آن کار را کرد! این مرده را زنده کرد! این مریض را شفا داد! از فلان قضیه خبر داد! از فلان چیز خبر داد! اسم این فرد را گذاشتند عارف بزرگ و کذا و کذا! و فلان شخص این‌طور و فلان شخص آن‌طور!

حکایتی در نگذشتن از حجاب نورانیِ اسم اعظم

یکی از همین افرادی که اخیراً هم نسبت به او کتاب نوشته شده است و حالاتی داشت و خود من هم از ایشان قضایایی دارم، من‌جمله از قضایایی که بنده از ایشان دارم این بود که شخصی که مبتلا به سرطان لنفاوی و سرطان خون شده بود و به آمریکا هم رفته بود و آنها هم جوابش کرده بودند و برگشته بود و دیگر در شرف موت بود، مادر این شخص به‌واسطهٔ بعضی از افراد به یکی از شهرستان‌ها که او در آنجا بود می‌رود و به او مراجعه می‌کند. او می‌گوید که چون سید اولاد پیغمبر هستی حالا من حاجت تو را استدعا می‌کنم که برآورده شود، و دعا

می‌کند و این شخص شفا پیدا می‌کند و الآن هم این شخص زنده است و بیست سال هم از این قضیه می‌گذرد. راجع به این شخص کتاب نوشته شده است و مسائلش هم روشن است و همه هم می‌دانند، شاید اگر اسمش را ببرم خیلی از افراد راجع به این اسم آشنایی داشته باشند.

این شخص به کربلا می‌رود و در آنجا خدمت مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌رسد، ببینید فرق بین عارف و دیگران در چیست؟ این را حجب نور می‌گویند. مرحوم آقای حداد رو می‌کنند به ایشان و می‌فرمایند که چه به‌دست آورده‌ای؟ او می‌گوید: «به‌واسطهٔ توسلاتی که به ائمه علیهم‌السلام داشتم آثار اسم اعظم را به من دادند و من تصرف می‌کنم.»

واقعاً هم تصرف می‌کرد! البته بنده ایشان را ندیده بودم ولی مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ایشان را دیده بودند و جلساتی هم با ایشان داشتند و در منزل آقای حداد هم رفت و آمد می‌کرد ولی بعد از آقای حداد جدا شد و حتی شنیدم که پشت

سر ایشان هم مطالبی را می‌گوید. علیٰ‌کلّ‌حال گفت: «به من اسم اعظم را دادند!» مرحوم حداد فرمودند: «با آن اسم اعظم چه می‌کنی؟» ایشان در جواب می‌گوید: «هر اراده‌ای که بکنم در خارج تحقق پیدا می‌کند!» این چیز کمی‌نیست! ایشان رو می‌کند و می‌فرمایند: «می‌خواهی این اسم اعظم را از تو بگیرم؟!» تا این حرف را می‌زنند بدن این شخص شروع به لرزیدن می‌کند! این جناب عارف بالله! خب چرا می‌لرزی؟! بدنش شروع به لرزیدن می‌کند و می‌گوید: «نه آقا، نمی‌توانم! نمی‌توانم!» ایشان دیگر هیچ نمی‌گویند. وقتی که می‌رود رو می‌کنند به افراد و می‌فرمایند: «ازدست داد!»

حالا جناب شخص محترم و آقای محترم! آیا تو این‌قدر نمی‌دانی این شخصی که می‌تواند این حال را از تو بگیرد، بهترش را به تو می‌دهد؟! التفات می‌کنید؟! این آدمِ رند نیست. آدم رند و زرنگ به کسی می‌گویند که سریع مطلب را بگیرد و در او جا بیفتد. حالا که تو می‌بینی این شخص این قدرت را دارد چرا تو به بهتر و بالاتر و راقی‌تر و عالی‌تر رضایت نمی‌دهی؟! این می‌شود گیر نفسانی! حجب

نور اینجا است.

این شخص ابصار قلوبش، خرق حجب نور را نکرده است، در این مرتبه مانده است. مجالس روضه دارد، مجالس تعزیه دارد، برای امام حسین علیه‌السلام روضه می‌خواند، خوب هم می‌خواند، از افراد هم گریه می‌گیرد، همه هم می‌آیند و می‌روند و تعریف می‌کنند و چه می‌کنند! ولی خودش گرفتار است. امام حسین را می‌خواند ولی نه امام حسینِ در حدّ آقای حداد، امام حسینِ در حدّ خودش. امام حسین علیه‌السلام حد دارد، سیدالشهدا مراتب دارد، سیدالشهدا به‌اندازهٔ کیفیت ادراک و ظرفیت تک‌تک افراد ما مراتب دارد. سیدالشهدای این شخص یک‌جور است و سیدالشهدای آن شخص یک‌جور است، هر شخصی برای خود یک سیدالشهدا دارد. سیدالشهدای عارف کیست؟ آن سیدالشهدای واقعی است، بقیه همه خیالی است منتها خیالات متفاوت است.

به‌دست آوردن ثواب زیارت، یک حجاب نورانی برای عارف

چرا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «کسی که بیاید و فرزند مرا با معرفت زیارت کند

ثواب یک حج و یک عمره دارد؟» اول این‌طور می‌فرمایند و عایشه تعجب می‌کند! حضرت می‌فرمایند: «ثواب دو حج و دو عمره دارد! ثواب سه حج و سه عمره دارد! ثواب ده حج و ده عمره دارد.» بعد می‌فرمایند: «ثواب هزار حج مقبول و هزار عمرهٔ مقبوله دارد.»[1]

البته این قضیه هم مربوط به سیدالشهدا است و هم مربوط به امام رضا علیهماالسلام است. همهٔ اینها درست است. یک حج و یک عمره برای این شخص، دو حج برای آن دیگری، ده حج برای آن دیگری، هزار هم برای... و برای یک شخص اصلاً

---

[1] . إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۴، ص ۳۰۶:
«روی عن عائشةَ قال صلی اللّه علیه و آله و سلم: "مَن زارَ وَلَدی به طوس فإنّما حَجَّ مرّةً"، قالت: مرّةً، فقال: "مرّتین" قالت: مرّتین، فقال: "ثلاثَ مرّاتٍ" فسَکَتَت عائشةُ فقال: "و لو لم تَسکُتی لبَلَغَت إلی سَبعین".»
؛ الأمالی (شیخ طوسی)، ص ۶۹۸:
«و بهذا الاسنادِ عن الحسینِ عن بعضِ أصحابِنا عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال: "کان الحسینُ علیه‌السلام ذاتَ یومٍ فی حجرِ النّبی صلّی الله علیه وآله یُلاعبُه و یُضاحکُه، فقالت عائشةُ: یا رسولَ الله ما أَشدّ إعجابُک بهذا الصّبیِّ! فقال لها: ویلک ویلک، و کیف لا أحِبُّه و لا أعجبُ به و هو ثمرةُ فؤادِی و قرّةُ عینی! أما إنّ أمّتی ستَقتُلُه فمَن زارَه بعدَ وفاتِه کَتَبَ اللهُ له حجةً مِن حِجَجی. قالت: یا رسول الله حَجَةً مِن حِجَجک! قال: نعم، و حَجّتَین. قالت: یا رسول الله حَجّتین مِن حججک! قال: نعم، و أربعًا. قال: فلم تَزَل تَزیدُه و هو یَزیدُ و یُضعِفُ حتی بلغَ سبعین حجة مِن حِجج رسول الله صلی الله علیه و آله بأعمارها".»
؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۲۷۲.

ثواب ندارد! یعنی در حدّ ثواب نمی‌گنجد! آن کیست؟ آن عارف است. عارف بیاید به زیارت امام رضا علیه‌السلام اصلاً برای او ثواب نمی‌نویسند، او از ثواب گذشته است، او دیگر در مرتبهٔ ثواب نیست، او دیگر در مقام داد و ستد نیست، او می‌گوید اصلاً برای من ثواب ننویس، من امام رضا را می‌خواهم ثواب نمی‌خواهم! ملائکه ثواب هم برای خودتان، بریزید در کیسهٔ خودتان! من به زیارت امام رضا آمدم و امام رضا را می‌خواهم، شما می‌خواهید به من ثواب بدهید ده حج و عمره، آن برای خودتان، این حجاب می‌شود حجاب نور.

راه متقن و صحیح اولیاء الهی رهایی از التذاذات دنیوی و نفسانی

بنابراین آن راه متقن و راه صحیح اولیای خدا چه راهی است؟ آن راهی است که نه فراز و نشیب در زندگی، تأثیری در آن بگذارد و نه التذاذات نفسانیِ روحانی در آن منعی را ایجاد کند. مکاشفه شد شد، نشد نشد، مطلبی رسید رسید، نرسید نرسید، خوابی دیده شد که دیده شد، صد سال دیده نشد که نشد! اگر خدا در روز قیامت بگوید چون خواب ندیدی ما از رتبهٔ تو کم می‌گذاریم، چرا باید به‌فکر باشیم. اگر

بگوید چون مکاشفه نکردی از مقام تو کم می‌گذاریم باید نگران باشیم ولی به‌طور قطع بدانید که خدای متعال اگر از هرچه از ما سؤال کند از این یکی سؤال نمی‌کند که چرا خواب ندیدی؟ چرا مکاشفه نکردی؟ چرا برای تو مطالب پیدا نشد؟ از این مطالب هیچ خبری در اینجا نیست. این نکته‌ای بود که به‌نظر رسید خدمت دوستان این مطلب را عرض کنم.

جسارتاً می‌خواستم راجع به مطالبی که توسط نامه به بنده می‌رسد دو سه نکته را خدمت رفقا عرض کنم که إن‌شاءالله مورد عفو و پذیرش دوستان قرار می‌گیرد. بر اساس این مطالبی که امروز عرض شد دیگر موقعیت و کیفیت حرکت انسان روشن می‌شود. بسیاری از دوستان از عدم یا از تقلیل مدرکات اظهار گله و شکایت دارند که خب طبعاً با توجه به مطالبی که امروز عرض شد دیگر این گلایه نمی‌تواند جای مناسب به خودش را داشته باشد. بسیاری از افراد از این که قبلاً دارای حالاتی بودند، حالات انبساط نفسانی بودند، انبساط قلب بودند و بعد از گذشت زمانی آن حالت نیست، ناله و گلایه

دارند که این هم طبعاً جایی ندارد و نمی‌تواند این مسئله در میزان و معیار سنجش راه دخیل باشد.

آنچه برای انسان مهم است و ما از بزرگان این ملاک و معیار را شنیده‌ایم این است که انسان نسبت به هدف و مسیر خود چقدر اهتمام دارد؟ این مهم است. اگر در وجود خودمان احساس کردیم اهتمام ما کم شده است باید به‌فکر بیفتیم، نسبت به راه خود سردی مشاهده می‌کنیم باید به فکر بیفتیم، نسبت به مسیر خود آن گذشت لازم را احساس نمی‌کنیم، اینجا باید به فکر بیفتیم اما اینکه حالا فرض کن خواب نمی‌بینیم، مکاشفه نمی‌بینیم، مدرکاتی نداریم، حالت انبساط نداریم، نه! اینها هیچ دلیل برای این مسئله نیست.

تفاوت افراد در کیفیت بینش و نگرش آنها نسبت به مسائل

و همین‌طور راجع به جریاناتی که در اطراف ما می‌گذرد، افرادی که در دور و بر ما هستند. خیلی از دوستان هستند که اظهار می‌دارند چرا افرادی که در دور و بر ما هستند نسبت به این راه تمایل ندارند؟ ندارند که ندارند. هر شخصی حالی دارد و مدرکاتی دارد. همین مطالبی را که من امروز خدمت شما

عرض کردم، اگر این مطالب را در جلوی چهارصد هزار نفر بگویم از این چهارصد هزار نفر شاید پنجاه نفر هم حرف من را قبول نکنند! التفات کردید! همین مسائلی را که بنده در جلسات مختلف مثل جلسات عنوان بصری مطرح می‌کنم طبعاً این مطالب به گوش خیلی‌ها می‌رسد، چه در ایران و چه در خارج از ایران، همه هم این مطالب را می‌شنوند، افراد بسیار زیادی هستند که نقل می‌کنند که وقتی که این مطالب را می‌شنوند تغییر و تحولاتی در آنها پیدا می‌شود و به‌طورکلی زندگی آنها را زیر و رو می کند و تغییر می‌دهد، بعضی‌ها هم هستند که همین مطالب را به‌عنوان مطالب جدید به اینها نگاه می‌کنند و در این حد نگاه می‌کنند، بعضی‌ها هم هستند که همین مطالب را می‌شنوند و با سردی برخورد می‌کنند، بعضی‌ها هم هستندکه این مطالب را می‌شنوند و پشت سر ما حرف هم می‌زنند! ببینید مطالب یکی است ولی افراد در ارتباط با قضیه متفاوت هستند.

واکنش‌ها و دیدگاه‌های متفاوت نسبت به کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ کتابی به‌نام

وظیفهٔ فرد مسلمان نوشتند و شاید عدهٔ زیادی از شما آن را مطالعه کرده باشید. هر شخصی منصفانه و بی‌غل و غشّ این کتاب را مطالعه کند متوجه صدق و خلوص قلم نویسندهٔ این کتاب خواهد شد. این کتاب بر اثر سخنرانی بود که من در مشهد کردم و به‌دنبال این سخنرانی سؤالات زیادی به‌وجود آمد، مرحوم آقا در پاسخ این سؤالات در عرض شش روز این مطالب را روزی یک ساعت گفتند و بعد به‌صورت کتاب درآمد و مشخص است که این قلم، قلم ایشان هم نیست. این کتاب به‌صورت کلامی و گفتاری مطرح شده است و بعضی‌ها همان را به‌صورت کتاب درآوردند و این کتاب مطرح شده است. افراد در ارتباط با این کتاب دارای حالات و نگرش‌های متفاوتی بودند. وقتی این کتاب پخش شد بسیاری از افراد از این کتاب استقبال کردند و مطالب را به‌عنوان یک مطالب واقعی درنظر گرفتند و نسبت به این کتاب به دیدهٔ انصاف و قبول نگریستند، بعضی از افراد با شک و تردید به این مطالب نگاه کردند، بعضی از افراد هم شروع کردند

بر علیه مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ حرف زدن!

من‌جمله در بعضی از همین مجلاتی که در آن زمان ماهنامه انتشار پیدا می‌کرد، در یک ماهنامه مرحوم آقا را به باد انتقاد گرفتند و ایشان را متهم به اظهار خودیت و منیت و مطرح کردن خود در قبال افراد دیگر و چهره‌های دیگر و شخصت‌های دیگر کردند! و بنده الآن آن مجله را دارم که در آن نوشته‌اند که ایشان در این کتاب فقط درصدد آن است که خود را مطرح کند! و این خیلی مسئلهٔ مهمی‌است که حتی بعضی از افرادی که مدعی سلوک بودند و خود را از شاگردانِ شاگردان مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌دانستند در بالای منبر در مسجد قائم صریحاً گفتند که بعضی‌ها ـ و منظورشان ایشان بودند ـ که مدعی عرفان و ارشاد هستند در کلماتشان دم از خود می‌زنند و در قبال افراد دیگر و در قبال شخصیت های دیگر خود را مطرح می‌کنند!

ببینید شیطان تا کجا جلو می‌آید؟! خب این کتاب را فلان شخص هم خوانده است دیگر، چطور شد که این شخص که علمش و تقوایش از تو بیشتر

است، چنین نظریه‌ای نداده است؟! همین کتاب را من هم خواندم ولی چنین مطلبی به‌نظر نرسیده و چنین مطلبی به‌نظر بنده نیامده است درحالتی‌که اگر قرار به اشکال باشد بنده خودم نسبت به این کتاب در بعضی از موارد اشکال گرفتم و خود مرحوم آقا اشکال را تصحیح کردند یعنی مسئله، مسئلۀ ابوّت و بنوّت و انتساب نیست ولی شما می‌بینید افراد مختلف در ارتباط با یک مطلب واکنش‌های مختلفی دارند. این دیگر دست ما نیست و مشکل، مشکل دیگری است. یا انسان باید قلم و بیانش را ببندد یااینکه دیگر کاری به این حرف‌ها نداشته باشد.

وقتی که به من اعتراض کردند که چرا پدر شما این کتاب را نوشته است؟ بنده به بعضی از اینها گفتم که شما مجبور نبودید بخوانید! جواب چیست؟ چه کسی گفته است شما این کتاب را بخوانید؟ ایشان این کتاب را نوشتند و اگر دروغ نوشتند، بیاید بگویید که آقا به این دلیل و به این دلیل این حکایتی که در اینجا بیان شده و این نقل قولی که در اینجا شده است، دروغ است! این را که نمی‌توانید بگویید دروغ

است. و اگر راست نوشتند پس چرا می‌گویید دم از خود زدند؟! وانگهی بخواهید یا نخواهید مطالبی را که با آنها موافق نیستید به‌زودی و عن‌قریب خواهید شنید، ما با حقیقت و واقعیت نمی‌توانیم سر ستیز داشته باشیم و بجنگیم، واقعیت خود را نشان می‌دهد.

ظهور حق و حقیقت علیٰرغم مخفی کرن آن توسط افراد

در همان زمان سابق وقتی که عکس مرحوم مدرس ـ رحمة الله علیه ـ را روی اسکناس چاپ کرده بودند، یک روز این اسکناس دست من بود و به اتاق مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ رفتم و گفتم که آقا عکس مدرس را چاپ کردند نگاه کنید، ایشان نگاهی کردند و خندیدند و فرمودند:

> فلانی! ممکن است حق برای دو یا سه روزی مخفی بماند ولی بالأخره حق خودش را نشان می‌دهد. مدرس مرد حق بود، چند صباحی در اخفاء شخصیت او کوشیدند ولی این حق خودش را نشان داد.

التفات می‌کنید! ما سرمان کلاه می‌رود، چرا نیاییم و خودمان را با واقعیات منطبق کنیم؟! چرا بیاییم واقعیات را وارونه جلوه دهیم؟! چرا؟! با این

کار هم موجب ازبین رفتن سعادتی شدیم و هم گرفتاری اغفال دیگران را بر خود پذیرفتیم، جواب این را چه می‌دهیم؟! وقتی که مطلبی وجود خارجی ندارد چرا باید بگوییم وجود خارجی دارد؟! وقتی که مطلبی وجود خارجی دارد چرا باید بگوییم وجود خارجی ندارد؟!

عدم مسئولیت نسبت به پذیرش حق توسط اطرافیان

بنابراین دیگر نباید نگران این بود که چرا فلان شخص از بستگان ما نسبت به این مطالب توجهی ندارد؟ خب ما چه می‌دانیم؟ شاید بعد متنبه شود، شاید بعد مطلب را به‌نحو دیگری بپذیرد، شاید هنوز موقع او نرسیده است. مگر ما و شما و افرادی که در اینجا حضور دارید، از سی سال پیش با این مطالب آشنا بودیم؟ دری به تخته‌ای می‌خورد و راهی باز می‌شود، روزنه‌ای باز می‌شود، مطلبی منکشف می‌شود و وضع انسان را تغییر می‌دهد، زندگی انسان را عوض می‌کند، برای همهٔ ما مطلب به این کیفیت روشن شده است، مگر غیر از این بوده است؟! کدام‌یک از افرادی که در اینجا نشستند از وقتی که از مادر متولد شدند سالک بودند؟! کدام‌یک از افرادی

که در اینجا نشستند از سی سال پیش، از چهل سال پیش نسبت به این مطالب آشنایی و اطلاع داشتند؟! اوضاع به همین وضع است، مسئله‌ای پیش می‌آید، حادثه‌ای پیش می‌آید و نسبت به قضیه‌ای مسئله روشن می‌شود. خداوند راه‌های متفاوت و طرق مختلفی برای دستگیری انسان قرار داده است.

بنابراین یکی اینکه ما نباید نسبت به عدم توجه افرادی که در دور و بر ما هستند واکنش نشان بدهیم، هر شخصی راه خودش را می‌رود. بله ما نسبت به تبیین مسائل به‌نحو مطلوب و درخور ظرفیت و فهم افراد نباید کوتاهی کنیم، این یک مطلب است حالا مطلب پذیرفته می‌شود بشود، پذیرفته هم نمی‌شود نشود. نباید کیفیت رفتار و ارتباط ما با افرادی که در جوانب ما هستند به‌واسطهٔ عدم پذیرش اینها فرق کند.

یک وقت یکی از شاگردان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نزد ایشان آمده بود و می‌گفت که آقا! پدر من اصلاً کمونیست است، من با او چگونه رفتار کنم؟ این حرف من نیست، ایشان فرمودند:

باید با او مانند یک پدر مسلمان واقعی و شیعهٔ

امیرالمؤمنین علیه السلام عمل کنی، او راه خودش را دارد، مسیر خودش را دارد. وظیفهٔ تو این است.

حدّ اطاعت زن از شوهر

چون او پدر تو است، شوهر تو است، وظیفهٔ تو این است که اطاعت کنی. فقط در مسائل حرام، زن نباید از شوهر اطاعت کند. حتی در مسئله‌ای که مکروه است وقتی که رضایت شوهر بر این است، زن به‌خاطر خدا باید از شوهر اطاعت کند. اگر گفت به فلان جا برویم یا فلان کار را انجام بده اگر حرام نباشد باید انجام بدهد. بسیاری از دوستان می‌نویسند که شما در فلان جا گفتید که زن نباید با مرد صحبت کند ولی شوهر من می‌خواهد من قبض آب و برق را ببرم و بپردازم، ببر آنجا و مثلاً اگر زنی در آنجا آمده که کار خودش را انجام بدهد، این قبض را به او بدهید و بگویید که برای شما را هم پرداخت کند چه اشکالی دارد؟ یااینکه فرض کنید که شوهر می‌گوید برو خرید را این‌طور انجام بده، انسان می‌تواند به‌نحوی که کمتر با مرد نامحرم در تماس باشد، این خرید را انجام بدهد که رضایت شوهر را هم به‌دست

بیاورد.

مخدره‌ای نوشته بود که وقتی مهمان مرد می‌آید شوهر من از من می‌خواهد که بیایم با او دست بدهم! گفتم که نه‌خیر، این کار حرام است و شما نباید این کار را انجام بدهید یااینکه از من می‌خواهد که بیایم با او بنشینم و با او بگویم و بخندم! می‌گویم که نه‌خیر، این کار حرام است. صحبت کردن زن نامحرم با مرد نامحرم درصورتی‌که خارج از حدود متعارف باشد حرام است. بله انسان می‌تواند به‌نحوی از این قضیه بگذرد و به‌نحوه‌ای انجام بدهد که مرتکب عمل حرام هم نشده باشد.

مگر حتماً باید شوهر انسان سالک باشد؟ مگر حتماً باید شوهر انسان عارف باشد؟ و یا به‌عکس بعضی از دوستان هستند که می‌گویند که عیال ما نسبت به این راه خیلی تمایل ندارد، ندارد که ندارد شما باید با او زندگی کنی، یک زندگی معمولی. زندگی باید به‌خوبی و به‌خوشی و به‌صفا و صمیمیت و به‌محبت و مودت بگذرد و هر کسی بین خود و خدای خودش راهی دارد، از کجا معلوم است که او از تو به خدا نزدیک‌تر نباشد؟! واقعاً مسئله این‌طور

است! واقعاً به این مسئله توجه کنید! از کجا معلوم است زنی در دل و ضمیر و نفس خودش از آن شوهری که مدعی است به خدا نزدیک‌تر نباشد؟! و یا به‌عکس شوهری در عالم و در دل و سرّ و سویدای خودش با خدا راز و نیاز و حالی دارد گرچه حالا اسماً به این عنوان‌ها متصف نیست و معنون به این عنوان‌ها هم نیست. بنابراین راه توحیدی و راه سلوک این نیست که انسان خود را از دیگران جدا و دیگران را از خود جدا و برای خود راه جدایی فرض کند.

عدم وظیفه و تعهد ما نسبت به افراد در پذیرش طریق حق و مخالفت با آن

مطلب دیگری که در ارتباط با این قضیه است و بسیاری از دوستان این مطلب را می‌پرسند که ما افرادی را می‌بینیم که اینها مستعد هستند، آیا ما با اینها صحبت بکنیم یا نه؟ ببینید! بنده هم همان مطلبی را خدمت دوستان عرض می‌کنم که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ فرمودند، مرحوم آقا فرمودند:

اینجا دکان و دم و دستگاه نیست و حساب اینجا حساب بیا و برو و شلوغی و این چیزها نیست.

اگر ما می‌خواستیم درِ این منزل را باز بگذاریم، روزی هزار نفر به اینجا مراجعه می‌کردند!

در منزلی که در مشهد داشتند، روزهای اعیاد و وفیات جلسه بود. روضه و جلسهٔ عید در بین‌الطلوعین تشکیل می‌شد و صبحانهٔ مختصری هم داده می‌شد و یک ساعت بعد از طلوع آفتاب هم خاتمه پیدا می‌کرد که هر کسی کاری دارد به کارش برسد، طلاب بروند به درس‌هایشان برسند و افراد دیگر هم بروند به مشاغل‌شان برسند. یکی دو بار وقتی که ازدحام جمعیت زیاد بود ما به آقا گفتیم که جمعیت زیاد است! می‌آیند در راهرو و حیاط می‌نشینند و تا کوچه هم امتداد پیدا می‌کند! آیا اجازه می‌دهید بالای منزل یک طبقهٔ دیگر ساخته شود که افراد که می‌آیند در آنجا بنشینند؟ ایشان فرمودند:

هر کسی می‌خواهد بیاید زودتر بیاید، گنجایش همین‌مقدار است، هیچ کم و زیاد هم نمی‌شود.

حتی درب آن اتاق کناری را هم باز نمی‌کردند. بعد از فوت مرحوم آقا دوستان به من گفتند که آقا این طبقهٔ بالا را بسازیم که افرادی که می‌آیند بروند و آنجا بنشینند. من گفتم که آیا کاری را که مرحوم آقا نکردند ما انجام بدهیم؟! مسئله به همان کیفیت

است.

راه خدا راه جنجال نیست، راه شایعه نیست، راه تبلیغات نیست، راه اشاعه نیست، راه دعوت کردن‌های غیر عادی نیست، راه حزب نیست، راه باندبازی نیست. راه خدا راه صدق است، راه خلوص است، راه صفا است، هر کسی می‌آید بسم الله. راه خودش را می‌رود و نه به بنده ارتباط دارد و نه به شما ارتباط دارد، هیچ ارتباطی ندارد. بنده در اینجا قسم می‌خورم این شوق و فهم و ادراک و حمیت و شور و صمیمیت و لطفی که در دوستان هست به‌اندازهٔ سرسوزنی به بنده ارتباط ندارد، به هیچ‌وجه من این مطلب را در خود نمی‌بینم و إن‌شاءالله در این مسئله صادق هستم. هر شخصی بین خود و خدا ارتباطی دارد و این مسئله به من ارتباطی ندارد. دلیلش هم این است که همین نوار بنده را هزار نفر گوش می‌دهند و نسبت به صحبت‌های من ترتیب اثر نمی‌دهند، اگر هنر از من است پس چرا در آنجا این‌طور نیست؟ یعنی انسان که با واقعیات شوخی ندارد، انسان باید واقعیات را

درست بررسی کند. همین صحبت‌های بنده را بسیاری از افراد می‌شنوند و به دید انتقاد نسبت به این صحبت‌ها نگاه می‌کنند و ما وظیفه و تعهدی نسبت به خصوصیات و نفسانیات افراد نداریم. آنچه وظیفهٔ ما است ـ اگر خیانت در تکلیف نکنیم ـ این است که آنچه هست و واقعیت دارد صادقانه به گوش اهلش برسانیم، فقط همین. دیگر پذیرش و عدم پذیرش برعهدهٔ ما نیست و در این راستا خود بنده با افرادی که در اینجا هستند تفاوتی نداریم. من عمل کردم خودم نزدیک هستم، عمل نکردم خودم دور هستم. سایر افراد هم در ارتباط با واقعیات و مسائل همین حکم را دارند.

سلوک، ناموس انسان

بنابراین هر شخص در وهلهٔ اول باید خودش را بپاید و متوجه خودش باشد و این راه را به‌عنوان ناموس خود تلقی کند. آیا دیده شده است که کسی ناموس خود را در اختیار دیگران قرار بدهد؟! آیا دیده شده است که مردی بیاید ناموس خود را به دیگران نشان بدهد؟! راه انسان و راه سلوک و راه خدا مثل ناموس انسان است، نباید انسان این را در

هر جایی مطرح کند و با هر کس و ناکسی این را در میان بگذارد. بله، اگر در فردی آمادگی دید، اشتیاق دید، شوق دید، رغبت مضاعف دید، نباید در آنجا مضایقه کند. اما اینکه خودش به‌دنبال بیفتد، این شخص را بگیرد و آن شخص را بگیرد و با آن شخص حرف بزند با این شخص حرف بزند، تمام اینها ممکن است ناشی از همان التذاذات باشد! و انسان خودش متوجه نشود که چطور یک مسئله که التذاذ نفسانی است به‌صورت یک ایده و مبنای توحیدی درمی‌آید! و انسان خیلی باید مراقبت کند. البته راجع به این قضیه إن‌شاءالله پس‌فردا در جلسهٔ عنوان بصری به‌دنبال مطالبی که قبلاً بیان شده است مطالبی را عرض خواهم کرد.[1]

منع ارجاعات جهت رفع مشکلات خانوادگی

مطلب دیگری را که دوستان مطرح می‌کنند مسائل و مشکلات خانوادگی است. بنده بارها این مطلب را خدمت رفقا و دوستان عرض کردم ولی ظاهراً هنوز آن‌طور که باید و شاید این قضیه

[1] . جهت اطلاع بیشتر به مجلس ۹۰ عنوان بصری مراجعه شود.

به‌صورت جدی جا نیفتاده است که با توجه به اشتغالاتی که حقیر در جهات عدیده دارم، امکان رسیدگی به مسائل خانوادگی برای بنده محال است! نه‌اینکه حتی مشکل است بلکه می‌توانم بگویم محال است! یعنی اگر شبانه‌روز به پنجاه ساعت هم ارتقاء پیدا کند رسیدگی به این مسائل برای بنده محال است. مضافاً به اینکه اینها قضایایی است که با استشاره و مشاورت افراد کاردان و خبیر هم ممکن است حل و فصل شود و نیازی به مطرح کردن نیست.

بنابراین فرستادن این‌گونه نامه‌ها فقط می‌تواند وقت بنده را بگیرد. علیٰ‌کلّ‌حال وقتی که نامه‌ای برای من می‌آید بنده نامه را مطالعه می‌کنم و این مانع از پرداختن به مسائل دیگر می‌شود. در ارتباط با این قضیه بسیاری از دوستان گلایه دارند و در نامه‌هایی که برای حقیر می‌فرستند می‌نویسند که جواب نامه راجع به فلان مسئله داده نشد و یا می‌نویسند دو یا سه‌تا نامه داده شده و بی‌پاسخ مانده است. نامه‌هایی که به دست بنده می‌رسد بنده مطالعه می‌کنم و اگر لازم ببینیم پاسخ را مفصلاً خودم می‌نویسم یااینکه

خودم مختصر پاسخ را خدمت دوستان و رفقا می‌دهم. اگر چنانچه نامه‌ای بی‌پاسخ ماند دلیل بر این است که نیازی به پاسخگویی به آن وجود نداشته است نه‌اینکه خدای ناکرده حمل بر بی‌اهتمامی یا بی‌اعتنایی نسبت به آن اظهار محبت دوستان نسبت به حقیر بوده باشد.

سؤالاتی که در این زمینه مطرح می‌شود سؤالات بسیار مفیدی است و بحمدالله نشان دهندهٔ رشد فکری و اعتقادی دوستان است و من خیلی شائف هستم از اینکه احساس می‌کنم مطالبی که مطرح می‌شود مورد توجه قرار می‌گیرد و اگرچه خود قابل و لایق برای طرح این مسائل و عمل به این مطالب نیستیم ولی بحمدالله مطالب به‌دست اهلش می‌رسد و اهلش نسبت به اینها توجه کافی را دارند. اینها مطالبی بود که مدتی به‌نظر حقیر می‌رسید که این مطالب را عرض کنم.

سلوک موفق در عدم توجه به نوسانات زندگی و روحی و عکس‌العمل افراد

مجمل سخنان امروز ما بر اساس دو مسئله دور می‌زند: یکی عدم توجه به فراز و نشیب‌هایی که در حول و حوش و جوانب زندگی ما وجود دارد که

اینها نباید موجب شود از آن اهتمام نسبت به راه کاسته شود. و مسئلهٔ دیگر عدم توجه به نوسانات روحی و انبساط‌ها و انقباض‌هایی است که برای انسان پیش می‌آید. این مطلب را به‌عنوان سرّ مسئله و نهایت سخن خدمت دوستان عرض کنم و حرف خودم هم نیست که آن سالکی در راه خود موفق است که مطالب را بگیرد و به این‌طرف و آن‌طرف هم نگاه نکند، به کسی کاری نداشته باشد که کسی چه می‌گوید و نسبت به مطلب چه برخوردی دارد؟ آیا دیگران مطالب او را اگر مطرح کند می‌پذیرند یا نمی‌پذیرند؟ مطلبی را که برای انسان روشن می‌شود بگیرد و جلو برود و به آن عمل کند.

ثبات قدم و استحکام مرحوم علامه طهرانی در راه عرفان و سلوک

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: «وقتی که ما به نجف رفتیم در میان طلبه‌های نجف، شاخص بودیم که این اهل عرفان است.» حوزهٔ نجف حوزهٔ ضد عرفان بود! حوزه‌ای بود که عرفان را مسخره می‌کرد! و خداوند از بعضی از این مسائل پرده برداشت، حوزه‌ای بود که مخالف با عرفان بود! افرادی که به منزل مرحوم قاضی ـ

رضوان الله تعالی علیه ـ می‌رفتند در شب عبا را به سر می‌کشیدند که کسی آنها را نبیند که از این کوچه می‌روند! شخصی را سر کوچه می‌گذاشتند و می‌گفتند که ببین کسی نمی‌رود، آن‌وقت ما در کوچه می‌رویم! البته ما نمی‌گوییم که اینها کارشان درست بوده است، نه! ما به همهٔ اینها انتقاد داریم. این‌طور آمدن نزد مرحوم قاضی مفت نمی‌ارزد و فایده‌ای ندارد، اگر می‌خواهی این‌طور نزد مرحوم قاضی بروی برو پی‌کارت! عبا را به دوشت بینداز و در روز ساعت ده صبح یا بعدازظهر ساعت پنج و شش جلوی همه و به همه هم بگو من می‌خواهم نزد مرحوم قاضی بروم. این‌طور باید بروی. عبا را روی سر کشیدن برای بزها است! برای افراد ترسو است! برای افراد بزدل است، آن مرحوم قاضی به‌درد این افراد نمی‌خورد.

ایشان می‌فرمودند:

ما وقتی که به نجف رفتیم، متوجه شدیم که اینها به ما نظر دارند و می‌گویند که این آقا فلان است! ما اصلاً حرف دیگران در گوشمان نمی‌آمد تااینکه از این گوشمان خارج کنیم، اصلاً گوش

خود را به روی این حرف‌ها بسته بودیم، حالا فلان آقا راجع به ما فلان حرف را می‌زند، فلان حرف را می‌زند!

دو نفر از آقایان قم برای مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در آن وقتی که در نجف بودند نامه داده بودند ـ اگر اسم ببرم همهٔ شما می‌شناسید و همهٔ شما اسمشان را شنیده‌اید ـ که آقای آقا سیدمحمدحسین شما دست از این عرفان‌ها بردار! اینها راه درویشی است و انسان به جایی نمی‌رسد! مرحوم آقا در یک جمله فرمودند: «شما بروید و گردوبازیتان را بکنید!» جواب مختصر و مفید، بفرمایید چندتا گردو بخرید و گردوبازی کنید. اصلاً ایشان این‌طوری بودند و اعتنا نمی‌کردند که حالا فلانی حرف می‌زند یا نمی‌زند، پشت سر ایشان حرف می‌زند و... .

خودتان اوضاع را می‌بینید دیگر. حالا ما بیاییم و اظهار تأسف کنیم که این‌طور و آن‌طور است! مردم این‌طور می‌گویند! این‌طور برخورد می‌کنند! فلان شخص مخالف است! به ما چه مربوط است که مخالف است؟! ما باید مطلب را صحیح بپذیریم، بیخود نپذیریم، فکر کنیم، نسبت به اِتقان و اِحکام آن

مطلب، دقت کافی کنیم، جهات سؤال را در ذهن خود برطرف کنیم، وقتی به حقانیت یک مطلب رسیدیم دیگر تمام شد و هر شخصیتی در دنیا بیاید حرف بزند کنار بیندازیم، هر کسی و هر نویسنده‌ای که حرف می‌زند کنار بگذاریم، حرف می‌زند که بزند برای خودش حرف می‌زند. این روش روشی بود که بزرگان انجام دادند، ره چنان رو که رهروان رفتند.

امیداواریم که خدای متعال ما را نسبت به وظایف خودمان بصیرتر و نسبت به راه خودمان استوارتر کند؛ و آنچه مدّنظر ما است فقط و فقط در راستای تحصیل رضای او و ولیّ او امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحَمَّد